

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۷، بخش ۱

### دوم پادشاهان ۱۸-۱۹، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما داریم به کتاب دوم پادشاهان، فصل‌های ۱۸ و ۱۹ نگاه می‌کنیم. من عنوانش را گذاشته‌ام، حزقیاء، مرد امانت. نحوه‌ی رفت و آمد ما در یهودا خیلی جذاب است.

به نظر می‌رسد عزیا مرد خوبی بوده است، اما پس از او آحاز، نوه فاسدش، روی کار آمده است. و پس از آحاز، حزقیاء، مردی خوب، آمده است. و سپس حزقیاء قرار است منسی، فاسدترین آنها، را دنبال کند.

بنابراین، دیدن این موضوع از ابتدا تا انتها جذاب است. اما در اینجا حزقیاء را داریم. همانطور که در پیش‌زمینه اشاره کردم، در مورد تاریخ دقیق او سوءتفاهم و اختلاف نظر وجود دارد.

معمولاً وقتی یک دوره همزمان سلطنت وجود دارد، کل سال‌های سلطنت یک پادشاه از زمانی که او به عنوان مشترکاً سلطنت را آغاز کرده تا زمانی که فوت کرده یا کشته شده یا هر چیز دیگری، خواهد بود. و این روش تا به حال خیلی خوب جواب داده است. اما اینجا مشکلی پیش می‌آید.

به ما خیلی واضح گفته شده که حزقیاء در حالی که اسرائیل در شمال هنوز در سال سوم آخرین پادشاه هوشع، که ۷۲۸ یا ۷۲۷ بوده، وجود داشته، پادشاهی خود را آغاز کرد. اما سپس به ما طول سلطنت او گفته شده است، و این درست نیست. بنابراین، به نظر می‌رسد که در این مورد، آنها شمارش سال‌های سلطنت او را از زمان مرگ پدرش آحاز در سال ۷۱۶ آغاز کرده‌اند.

بنابراین، در مورد تاریخ‌های واقعی کمی اختلاف نظر وجود دارد. اما به نظر من کاملاً واضح است که او هنگام سقوط شمال بر تخت سلطنت بوده است. و او در آن زمان بسیار فعال بوده و شمالی‌هایی را که پس از تبعید برخی از آنها توسط آشوریان باقی مانده بودند، فرا می‌خواند و از آنها می‌خواهد که برای یک عید فصیح بزرگ به یهودیان بپیوندند.

و بنابراین همه اینها در همه اینها نقش دارد. اشعیا به آحاز گفته بود، به آشور اعتماد نکن. برای آن مردم باج پادشاهی نفرست.

اگر این کار را بکنی، روزی فرا خواهد رسید که آشور تو را تا دماغت زیر آب خواهد برد. سیلی عظیم سرزمین را فرا گرفت. و در واقع، دقیقاً همین اتفاق افتاده است.

این تاریخ ۷۰۱ است و امپراتور آشور، سنخریب، آمده است. سنخریب به ما می‌گوید که او ۴۶ شهر مستحکم را تصرف کرد. از دیدگاه ما، اینها روستاهای مستحکم بوده‌اند.

در نهایت، تنها دو قلعه در این سرزمین پابرجا مانده‌اند. من نقشه را داشتم که به شما نشان دهم، اما شما باید نقشه من را تحمل کنید. یکی از آن قلعه‌ها اورشلیم بود.

شهر دیگر، شهر لاختیش یا گاهی لاختیش تلفظ می‌شود. آشوری‌ها از طریق بزرگراه ساحلی بزرگ آمده و تقریباً تمام شهرهای فلسطینی را تصرف کرده بودند.

آنها به اورشلیم نیامده بودند چون باید از این تپه پایین می آمدند که کار آسانی نبود. بنابراین اینجا هستند آنها آماده حمله به مصر هستند، اما واقعاً نمی توانند با وجود اورشلیم در پشت سرشان، در انجام این کار احساس راحتی کنند.

اورشلیم می تواند نیروهایی را برای قطع آن جاده اعزام کند و این وضعیت خوبی نخواهد بود. بنابراین، برای رسیدن به اورشلیم از جنوب، آنها باید لاکیش را تصرف کنند. لاکیش قلعه ای بزرگ است که بر روی تپه ای ساخته شده است.

برای رسیدن به دروازه باید از یک سرایشی بالا رفت، و تمام فناوری نظامی که می توانست برای ساخت یک قلعه به کار رود، این کار را انجام داده است. بنابراین، ارتش آنجاست، و لاکیش شروع به شکست می کند. و بنابراین، سنحاریب فرمانده سوم خود را می فرستد.

ظاهراً او فرمانده دوم خود را در آنجا با خود نگه می دارد، اما فرمانده سوم را برای متقاعد کردن اورشلیم به تسلیم شدن می فرستد. حال به نظر می رسد که حزقیای همان کاری را که اسرائیل و سوریه سعی داشتند با آحاز انجام دهند، انجام داده بود، و آن این است که او با فلسطینیان، یا او می خواست، و عمونیان، موآبیان، و ادومیان و موریانه ها ائتلافی ایجاد کرده بود. نه، بنابراین او سعی کرده بود این کار را انجام دهد.

پادشاه فلسطینیان مقاومت کرده بود و حزقیای پادشاه فلسطینیان را اسیر کرده و در اورشلیم زندانی کرده بود. بنابراین، این چیزی بیش از یک فتح صرف است. این مسئله، مقابله با شورش است.

آشوریان با شورش بسیار جدی برخورد می کردند. بنابراین، تلاش این است که مردم یهودا حزقیای را مجبور به تسلیم کنند، زیرا حزقیای این کار را به راحتی انجام نخواهد داد، زیرا اگر آشوریان او را بگیرند، به آرامی و به طرز وحشتناکی خواهد مرد. شما علیه آشوریان شورش نمی کنید و زنده نمی مانید تا در مورد آن صحبت کنید.

خب، اوضاع از این قراره. سناخریب ترجیح می داد که آنها شهر را تسلیم کنند. در غیر این صورت، مجبور می شد ارتشی را آنجا مستقر کند و شهر را محاصره کند، و چه کسی می داند که آنها چقدر می توانند مقاومت کنند، که این کار برایش کلی هزینه و زمان می برد.

بنابراین، مسئله این است که، بیایید او را وادار به تسلیم کنیم. بیایید مردمش را وادار به تسلیم کنیم. و این چیزی است که در حال وقوع است.

پس حزقیای چه می کند؟ آیه ۱۴، حزقیای، پادشاه یهودا، این پیام را به پادشاه آشور در لاکیش فرستاد. من با شورش علیه تو مرتکب خطا شده ام. از من دور شو و هر چه از من بخواهی، به تو خواهم پرداخت.

پادشاه آشور از حزقیای، پادشاه یهودا، ۳۰۰ تالان نقره و ۳۰ تالان طلا باج گرفت. این تقریباً معادل ۱۱ تن طلا است. و ببخشید، ۱۱ تن نقره و یک تن طلا.

بنابراین، حزقیای تمام نقره ای را که در معبد خداوند و در گنجینه های کاخ سلطنتی یافت می شد به او داد. او، طلایی را که درها و ستون های معبد خداوند را پوشانده بود، جدا کرد و به پادشاه آشور داد. بسیار خوب. هر چه می خواهی، اگر فقط بروی، به تو می دهم.

و پادشاه آشور می گوید، بسیار خوب، این را به من بده. بسیار خوب، با در نظر گرفتن این موضوع، بیایید به گذشته و به این مرد، حزقیای، نگاهی بیندازیم. او وقتی پادشاه شد ۲۵ سال داشت.

حالا که اینطور به نظر می‌رسد، وقتی همه تاریخ‌ها را کنار هم می‌گذارید، به نظر می‌رسد که او هنگام مرگ پدرش در سال ۷۱۶، ۲۵ ساله بوده است. و اینکه او در سن بسیار کمتری به عنوان نایب‌السلطنه پدرش به سلطنت رسیده است. او ۲۵ ساله بود و ۲۷ سال سلطنت کرد.

او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام داد. این آیه سوم است، طبق چه معیاری؟ بله، حالا شما این را می‌دانید. آیا به یاد دارید که در مورد پادشاهان قبلی چه چیزی صحبت کردیم؟ پدران آنها

اما این مرد دوباره به چوب اندازه‌گیری برگشته است. پس چه مدرکی وجود دارد که نشان دهد او واقعاً به چوب اندازه‌گیری برگشته است؟ آیه چهارم، او چه کرد؟ او مکان‌های بلند را برداشت. حال، آیا پادشاهان قبلی یهودا را به خاطر دارید؟ آنها واقعاً خوب بودند.

آنها واقعاً کارهای درستی انجام دادند. اما، آنها مکان‌های بلند را سر جای خود باقی گذاشتند. همانطور که سعی کردم به شما بگویم، فکر می‌کنم آن پادشاهان خوب، این یک مورد جهل بود.

آنها اخیراً تثنیه خود را نخوانده بودند. ظاهراً حزقیا نه تنها به معیار داوود، بلکه به معیار کلام نیز بازگشت. و گفت، خدای من، این درست نیست.

ما نباید در این مکان‌های بت‌پرستی یهوه را پرستش کنیم. حال، من فکر نمی‌کنم که آنها لزوماً در حال حاضر بت‌ها را پرستش کنند. آنها قرار است تحت حکومت منسی، پسر حزقیا، باشند.

اما، آنها در این مکان‌ها یهوه را می‌پرستند. همانطور که به شما گفتم، مشکل این است که در دنیای باستان، خب، آن یک یهوه بود. این هم یک یهوه دیگر.

اون یهوه دیگره. شروع کردی به تفرقه انداختن، خدا. خب من یهوه هبرون رو می‌پرستم.

شما احمق‌های بیچاره، شما فقط یهوه بیت‌لحم را می‌پرستید. و از این جور چیزها. پس او مکان‌های بلند را تخریب کرد.

او مکان‌های بلند را ویران کرد و از میان برداشت. سنگ مقدس را شکست. میله‌های اشرفه را قطع کرد.

حالا، یک نکته جالب اینجاست. او مار برنزی را که موسی ساخته بود، تکه تکه کرد. تا آن زمان، بنی‌اسرائیل برای آن بخور می‌سوزاندند.

خب، حالا سال ۷۰۰ است. خروج، تاریخ اولیه، در سال ۱۴۰۰ رخ داد. بنابراین، ۷۰۰ سال است که آنها آن مار برنزی را می‌پرستند.

ضمناً، به همین دلیل است که خداوند به موسی اجازه نداد آنها را به سرزمین موعود هدایت کند، پس از اینکه ادعا کرد می‌تواند با عصایش آب درست کند. اگر آنها این مار را می‌پرستیدند، فکر می‌کنید با موسی چه می‌کردند؟ مطمئناً آنها خدای بزرگ موسی را می‌پرستیدند. بنابراین، این یک امتیاز کوچک از جانب خدا نیست.

خب، تو کاری که بهت گفتم رو انجام ندادی. بنابراین، نمی‌ذارم بری تو. نه، همینطوره.

متاسفم، با توجه به آنچه که به این مردم اجازه داده‌ای فکر کنند توانایی الهی توست، نمی‌توانی. بنابراین، آیه پنجم، حزقیا به خداوند، خدای اسرائیل، توکل داشت. در میان تمام پادشاهان یهودا، چه قبل از او و چه بعد از او، کسی مانند او نبود.

حالا، به فصل سوم، آیه ۲۵ مراجعه کنید. این درباره یوشیا ۲۳ و ۲۵ است. لطفاً یکی این را با صدای بلند و شمرده بخواند.

پیش از او پادشاهی مانند او نبود که با تمام قلب، تمام روح و تمام قدرتش به سوی خداوند روی آورد مطابق تمام شریعت موسی، و پس از او نیز پادشاهی مانند او ظهور نکرد. بسیار خوب، حالا، یک دقیقه صبر کنید.

ما همین الان گفتیم که هیچ‌کس مثل حزقیا قبل یا بعد از او نبوده است. حزقیا از چه نظر غیرمعمول بود؟ به آن آیه، آیه پنجم از فصل ۱۸، نگاه کنید. اعتماد او، یوشیا از چه نظر برجسته بود؟ در توبه و در جستجوی خداوند.

این دو آیه متناقض نیستند. آنها دو ویژگی متفاوت را توصیف می‌کنند. هیچ‌کس در توبه مانند یوشیا نبود و هیچ‌کس در توکل مانند حزقیا نبود.

گفته شده است که اعتماد در قلب هر رابطه‌ای قرار دارد. چرا اینطور است؟ به نظر بدیهی می‌آید، اما چرا اینطور است؟ خب، چطور می‌توانید با کسی ارتباط برقرار کنید؟ کاوی کتابی با عنوان «اعتماد، کلمه‌ای که همه چیز را تغییر می‌دهد» نوشته است. حالا، دوباره، بیایید یک دقیقه این موضوع را بررسی کنیم.

چرا همه چیز را تغییر می‌دهد؟ چه چیزی اعتماد را از بین می‌برد؟ دروغ، دروغ. اگر نتوانید به همسران اعتماد کنید، دیواری بین شما دو نفر وجود خواهد داشت. هر دوی شما همیشه از خودتان در برابر دروغ‌های احتمالی همسران محافظت خواهید کرد.

هر رابطه‌ای، این اصل مطلب است. هر رابطه‌ای بر اساس اعتماد ساخته می‌شود. من خودم را به تو متعهد می‌کنم چون معتقدم که تو به نفع من عمل خواهی کرد.

و این خلاصه‌ی رابطه‌ی ما با خداست. جری، من هم در همان زمان در رومانی بودم. و آنها گفتند، ما می‌دانستیم که از هر سه نفر در کشور، یک نفر خبرچین است.

ما فقط نمی‌دانستیم کدام شخص ثالث. حالا چیزی که در کشور ما اتفاق می‌افتد، فرسایش اعتماد است، من اخیراً مقاله‌ای در مورد میزان دزدی‌هایی که در یک کسب و کار معمولی توسط کارگران انجام می‌شود، می‌خواندم.

مشکل، البته، این است، و چیزی که اتفاق افتاده این است که ما کشوری داشتیم که بسیاری از مردم یک ژيروسکوپ درونی داشتند که می‌گفت، من کار درست را انجام خواهم داد، چه کسی تماشا کند چه نکند. ما ژيروسکوپ را از دست داده‌ایم. و در دنیا به اندازه کافی پلیس وجود ندارد که مردم را مجبور به انجام کار درست کند اگر آن ژيروسکوپ درونی را نداشته باشند.

خب، این اعتماد است. این چیزی است که خدا در تمام این سال‌ها سعی در ساختنش داشته است. و این مردی است که به خدا اعتماد داشت.

به این معنی نیست که او بی نقص عمل کرده است. برای من جالب است که در کتاب اشعیا و کاری که من در آنجا انجام داده‌ام، اشعیا کمی در مورد حزقیا محتاط است. این خیلی جالب است.

بنابراین، این به آن معنا نیست که او همه کارها را درست انجام می‌دهد، اما حاضر است ریسک کند و بگوید، من به خدا توکل خواهم کرد. کاری که پدرش کاملاً تمایلی به انجام آن نداشت. و بنابراین، متن می‌گوید که این او را نشان می‌دهد.

این او را به عنوان یک مرد بسیار غیرمعمول نشان می‌دهد. به آیه ششم توجه کنید: او چه کرد؟ او به خداوند پیوست. بله، بله.

و این یک کلمه دیگر از تثنیه است که در آن تثنیه می‌گوید او را دوست داشته باشید و از او بترسید، به او خدمت کنید و به او بچسبید. بله، بله. این فقط یک رابطه ارباب و بنده نیست.

و این ما را به یاد عیسی می‌اندازد. من دیگر شما را بنده نمی‌نامم. شما را دوست می‌نامم.

به او بچسبید، به او بچسبید. و بدین ترتیب، خداوند با او بود، و او در هر کاری که انجام می‌داد موفق می‌شد. اما سال از راه می‌رسد.

در چهاردهمین سال سلطنتش پس از اینکه به تنهایی پادشاه شد، سناخریب از راه رسید. تنها ۲۰ سال از سقوط پادشاهی شمالی می‌گذشت و مرز آشور درست همانجا بود. واقعاً جای ترسناکی بود.

بنابراین، سقوط سامره رخ داده است. سه چهارم مردم اسرائیل تبعید شده‌اند. ما معمولاً سقوط اورشلیم را تکان‌دهنده‌ترین اتفاق می‌دانیم.

و البته که همینطور هم بود. اما این حتماً یک شوک وحشتناک هم بوده است. چه اتفاقی افتاده است؟ خدا همه این وعده‌ها را به همه ما داده است.

و بله، آن بخش از ما، ما بی‌وفا هستیم، ما نافرمان هستیم، اما چه اتفاقی افتاده است؟ در میان همه اینها چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ در طول آن حدود 20 سال، همه آن سوالات در حال چرخش هستند. و اکنون پیشگویی اشعیا به آواز به حقیقت پیوسته است. آشوریان درست تا اینجا هستند.

پس لطفا برو. من به تو پول می‌دهم تا بروی. اما سناخریب پول را می‌گیرد و نمی‌رود.

بنابراین، سومین فرمانده ارتش آشور با ارتش بزرگی از راه می‌رسد و از آنها می‌خواهد که تسلیم شوند. این نمونه‌ای از این است که آشوری‌ها چقدر خوب به وظیفه خود عمل کردند. استدلال‌های او در اینجا، که خیلی منظم نیستند، اما او به یک استدلال منظم علاقه‌ای ندارد.

او دارد آنها را با چکش می‌کوبد، و آنها تکالیفشان را انجام داده‌اند. بخشی از تکالیفشان این است که او عبری می‌داند. وای، چه کشور کوچکی اینجا.

چقدر وقت صرف کرد؟ دیوید بگی اینجا است. او در حوزه علمیه مشغول تحصیل در مقطع دکترا است. یادگیری زبان عبری کمی طول می‌کشد، اینطور نیست؟ خوب، به استدلال‌های او نگاه کنید، خیلی واضح است.

را اینجا جلوی خودم دارم. آنها از کلماتی مثل «بستگی داشتن به»، «تکیه کردن (NIV) من نسخه ملی انجیل به این جور چیزها» استفاده می کنند. اما این به زبان عبری است.

این اعتماد، اعتماد، اعتماد، اعتماد است. این چیزی است که، این آیه ۱۹ است. این چیزی است که پادشاه بزرگ، پادشاه آشور می گوید.

این اعتماد به نفست را بر چه اساسی داری؟ می گویی تدبیر و قدرت جنگ را داری، اما فقط حرف های تو خالی می زنی. به چه کسی تکیه می کنی که علیه من شورش می کنی؟ اولاً، می گویی قدرت کافی برای مقابله با من را داری. حرف های تو خالی.

دوم، به چه کسی تکیه می کنی؟ آیه ۲۱، مصر. او می خندد، مصر. آیا می دانی مصر چیست؟ نی ای است که از قبل خم شده است.

قراره ازش به عنوان عصا استفاده کنی. بهت میگم چی میشه. ول میشه و زیر بغلت رو سوراخ میکنه.

این مصر است. پس، شما به استراتژی نظامی خود اعتماد دارید. اعتماد به مصر بی ارزش است.

بی ارزش. حالا، ببینید بعدش چه می شود. آیه ۲۲: به چه کسی توکل می کنیم؟ به خداوند

هی، خب، یه لحظه صبر کن. یه لحظه صبر کن. متوجه شدم که تاریخ مذهبی اخیر شما رو مطالعه کردم.

حزقی تمام کلیساهای محلی یهوه را از بین برد. فکر می کنی او از این بابت خوشحال است؟ نه، یهوه از دست تو عصبانی است. حالا می دانیم که در واقع، یهوه از این بابت خوشحال بود.

اما مطمئنم که خیلی از مردم یهودا خوشحال نبودند. شما می گوئید ما باید این همه راه را تا اورشلیم می آمدیم تا عبادت کنیم. ما قبلاً در پایین جاده، در کوه صهیون عبادت می کردیم.

بنابراین، او می گوید استراتژی نظامی، مصر، خداوند. هیچ کدام از اینها فایده ای نخواهد داشت. سپس جالب اینجاست که در آیات ۲۲، ببخشید، ۲۳ و ۲۴، می گوید، هی، گروه نظامی واقعاً نخبه در این مرحله. سواره نظام است.

ارابه ها دارند کم کم از مد می افتند، اما حالا می توانیم سوار اسب شویم و روی آنها بمانیم و از روی اسب بجنگیم. بنابراین، او می گوید، به شما می گویم چه می گویم، من به شما ۲۰۰۰ اسب می دهم. اگر سوارکاری داشتید که سوارش کنید، سوارکار آموزش دیده ای هم دارید؟ نه.

و بعد خیلی جالبه. آیه ۲۵، یهوه به من گفت که پیام و به کشورت حمله کنم. خب، اونا سعی می کنن ساکتش کنن، و اون می گه، نه، نه، من به عبری صحبت می کنم.

خب، همه این آدم ها اینجا روی دیوار نشسته اند و دارند گوش می دهند. چه کسی قرار است وقتی این محاصره از راه برسد، خیلی بدشانس باشد؟ من می توانم بشنوم چه خبر است، و او ادامه می دهد. خب، او می گوید، هی، ببین، نگذار حزقی تو را فریب دهد.

این ۲۹ است. او نمی تواند تو را از دست من نجات دهد. نگذار حزقی تو را متقاعد کند که به خداوند توکل کنی.

وقتی او می‌گوید، خداوند مطمئناً ما را نجات خواهد داد. این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ببین، من با تو معامله‌ای خواهم کرد.

اگر تسلیم شوی، می‌گذارم مدتی اینجا زندگی کنی. و بعد یک روز، می‌آیم و تو را به سرزمینی بسیار بهتر از اینجا می‌برم. خوب، همه اینها وظیفه سنگینی است.

این بحث مستقیماً متوجه این افراد است. خوب، مشکل چیست؟ اشتباه او چیست؟ پیچیده نیست. او خداوند را نمی‌شناسد.

او نمی‌داند درباره چه چیزی صحبت می‌کند. خوب، پس عقب‌نشینی می‌کند. ما کاملاً مطمئن نیستیم که چرا عقب‌نشینی کرد.

برخی نشانه‌ها حاکی از آن است که سرانجام مصری‌ها عقب‌نشینی کرده‌اند. و این چیزی است که در حال وقوع است. اما آیا می‌توانید تصور کنید که مردم وقتی دیدند ارتش آشور در حال عقب‌نشینی است، چه واکنشی نشان دادند؟ نظر شما چیست؟ آسودگی خاطر.

به عقب نگاه کنید، لطفاً به اشعیا فصل ۲۲ نگاه کنید. آیات یک و دو. حالا که همه شما به پشت بام‌ها رفته‌اید، چه چیزی شما را آزار می‌دهد؟ ای شهری که اینقدر پر از آشوب است.

ای شهر غوغا و جشن و سرور. کشتگان تو با شمشیر کشته نشدند، نه؟ و نه در جنگ مردند: وقت جشن و سرور است، وقت جشن و سرور است.

شاید بالاخره معامله ما با مصر نتیجه داد. و آنها عقب‌نشینی کردند. و سپس سناخریب نامه‌ای برای حزقیا فرستاد.

آیه نهم از فصل ۱۹. اکنون، سنحاریب گزارشی دریافت کرد مبنی بر اینکه ترهاقا، پادشاه کوش، برای جنگ با او لشکرکشی می‌کند. بنابراین، او دوباره فرستادگانی را با این پیام نزد حزقیا فرستاد.

به حزقیا، پادشاه یهودا، بگو: «خدایی که به او توکل می‌کنی، تو را فریب ندهد. وقتی می‌گوید اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد، به خدا گوش نده.»

مطمئناً شنیده‌اید که پادشاهان آشور با همه کشورها چه کرده‌اند و آنها را کاملاً نابود کرده‌اند. و آیا شما نجات خواهید یافت؟ آیا خدایان ملت‌هایی که توسط اجداد من نابود شدند، آنها را نجات دادند؟ خدایان، هاران، جوزان، رضو و مردم عدن در تل آسا بودند. پادشاه حمات یا پادشاه ارفاد کجاست؟ پادشاهان لایر سفر واییم، هنا و ایوا کجا هستند؟ و در اشعیا می‌گوید، آیا خدای سامره آنها را نجات داد؟ حالا، به اینجا نگاه کنید.

درگیری چیست؟ چه کسانی بازنده بودند؟ پادشاهان آشور چه کسانی را برکنار کردند؟ خدایان. این درگیری بین... این درگیری بین یهوه و خدایان آشوری نیست. این پادشاهان می‌گویند که من می‌توانم با خدای شما مقابله کنم.

من با خدایان هر جای دیگری مقابله کرده‌ام و آنها را نابود کرده‌ام. و شما فکر می‌کنید خدای شما متفاوت که در زبان ییدیش به معنای «عصبانیت» است. وای، فکر می‌کنید، chutzpah است، ها؟ به این می‌گویند خدای شما می‌تواند بهتر از هر کشور دیگری که خدا دارد، در مقابل من بایستد؟